

آیهی ولایت: چند نکته و چند پرسش و پاسخ

آیت الله علی احمدی میانجی

ترجمه: عبدالحسین طالعی*

چکیده: نویسنده در این گفتار، ابتدا هفت نکته دربارهی آیهی ولایت (آیهی ۵۵ سورهی مائده) مطرح می‌کند و سپس به ده پرسش دربارهی این آیه پاسخ می‌گوید. در این مقاله، علاوه بر بحث لغوی و عقلی و قرآنی، روایات شیعه و سنی و نیز دیدگاه‌های برخی از مفسران و متکلمان شیعه و سنی مورد بحث قرار می‌گیرد. محور اصلی مقاله، اثبات این نکته است که آیهی ولایت در مورد امام علی بن ابی‌طالب علیه السلام نازل شده است و شأن نزول‌های دیگر را نمی‌توان پذیرفت.

کلیدواژه‌ها: امامت، مبنای قرآنی / آیهی ولایت / آیهی ولایت، روایات / امامت، احادیث شیعه و سنی / امامت، دیدگاه‌های مفسران / ولایت، معنای لغوی.



درباره‌ی نویسنده

مرحوم آیت‌الله حاج میرزا علی احمدی میانجی در چهارم محرم ۱۳۴۵ قمری (مطابق با ۲۳ تیر ۱۳۰۵ شمسی) در روستای پور سخلو - از توابع شهرستان میانه - دیده به جهان گشود. پدر بزرگوارش مرحوم آخوند ملاحسین علی احمدی، از روحانیون پرتلاش منطقه‌ی «اوچ‌تپه» بود که در تبریز درس خوانده و به زادگاه بازگشته بود. وی در کنار اشتغال به کشاورزی، به هدایت مردم و رفع نیازهای آنها می‌پرداخت. مادر ایشان نیز دختر حاج سیدزین‌العابدین حسینی، فرزند حاج سید مهدی بود که مردم او را به بزرگواری می‌شناختند. جد پدری ایشان مرحوم شیخ احمد و پدر او مرحوم شیخ علی نیز از روحانیون محبوب منطقه بودند.

آیت‌الله احمدی میانجی، دروس ابتدایی را نزد پدرش و عموزاده‌اش فرا گرفت. در ۱۲ سالگی برای ادامه‌ی تحصیل عازم میانه شد. چهار سال پس از آن به تبریز و چند ماه بعد به قم رفت، که این اقامت تا آخرین لحظات عمر، ادامه یافت. در قم، ابتدا در محضر اساتیدی هم‌چون حضرات آیات: شیخ موسی زنجانی، سیدحسن قاضی طباطبایی، شیخ احمد کافی‌الملک و سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی حاضر شد. سپس برای درس خارج، از آیات عظام بروجردی، محقق داماد، گلپایگانی و میرزا هاشم آملی علم‌آموخت و پس از رسیدن به مقام استنباط احکام، فقط به تدریس دروس سطح عالی حوزه اکتفا کرد. در خلال این مدت، با برخی از اساتید حوزه‌ی علمیّه قم، مانند حضرات آیات سید مهدی روحانی و سید موسی زنجانی، انس نزدیک داشت. مرحوم آیت‌الله احمدی میانجی در کنار دروس رایج حوزه، به تحقیقات تاریخی و کلامی نیز علاقه نشان داد و علاوه بر عمل، از طریق گفتار نیز پیوسته تذکرات اخلاقی می‌داد، که متن مکتوب برخی از گفتارهای ایشان در این زمینه موجود است. ایشان، علاوه بر فعالیت‌های علمی، از تلاش‌های اجتماعی غفلت نداشت و آثاری در این زمینه در قم و میانه به جای گذاشت؛ مانند صندوق قرض‌الحسنه‌ی مهدیه، مؤسسه‌ی قالی‌بافی، صندوق ذخیره‌ی علوی، مؤسسه‌ی خیریه‌ی الزهراء. آیت‌الله احمدی میانجی در وصیت‌نامه‌ی کوتاه خود،

فرزندانش را به توسل روزافزون به ساحت قدس اهل بیت علیهم السلام، پیوند معنوی با امام زمان علیه السلام، زهد در دنیا، گذشت نسبت به یکدیگر، پرهیز از تجملات، و اشتغال به تحصیل علم وصیت کرد. ایشان در ۱۲ جمادی الثانی ۱۴۲۱ (مطابق با ۲۱ شهریور ۱۳۷۹ شمسی) درگذشت و در حرم حضرت معصومه علیها السلام دفن شد.

از جمله آثار چاپ شدهی ایشان می توان کتاب های زیر را نام برد:

التبرک، مکاتیب الرسول (۴ ج)، مواقف الشیعه (۳ ج)، مالکیت خصوصی در اسلام (۲ ج)، السجود علی الارض، الاسیر فی الاسلام، احادیث اهل بیت علیهم السلام من طرق اهل السنّة. برخی از آثارشان نیز - مانند مکاتیب الائمه علیهم السلام - هنوز منتشر نشده است.^۱

اصل مقاله ی حاضر به زبان عربی است که بیش از بیست سال پیش منتشر شده و اینک ترجمه ی فارسی آن - با هماهنگی و همکاری مؤسسه تنظیم و نشر آثار معظم له - به چاپ می رسد. در این مجال، جای آن دارد که فرصتی مغتنم را که در اختیار مترجم قرار دادند تا گوشه ای از دین خود به این استاد گران قدر را ادا کند، سپاس گزارد و مزید توفیقات آن عزیزان را از خدای متعال طلب کند. (مترجم)

بخش اول: چند نکته

۱-۱) نصوصی وارد شده که نزول آیهی ۵۵ سوره ی مائده را درباره ی امام علی علیه السلام نشان می دهد؛ یعنی می رساند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عبارت کلی «الذین آمنوا» را بر امیرالمؤمنین علیه السلام تطبیق کرده است.

برای دستیابی به این احادیث، بنگرید: غایة المرام ۱ / باب ۱۸ (شامل ۲۴ حدیث از طریق اهل تسنن) و باب ۱۹ (شامل ۱۹ حدیث از طریق شیعه)؛ شواهد التنزیل ۱ / ۱۶۱ به بعد (شامل ۲۵ حدیث از طریق اهل تسنن)؛ الغدیر ۳ / ۱۵۵ - ۱۶۶ و ۲ / ۵۲؛ الدر المنثور ۲ / ۲۹۳ (ذیل آیهی شریفه)؛ ملحقات احقاق الحق ۲ /

۱. این زندگی نامه، با اقتباس از گفتار فرزند ایشان حجة الاسلام محمدمهدی احمدی تهیه شده است. این گفتار، به عنوان مقدمه بر کتاب «به سوی نور» (چاپ تهران: دادگستر، ۱۳۸۲ شمسی) آمده، که حاصل گفتارهای اخلاقی مرحوم آیت الله احمدی میانجی در شرح خطبه ی شعبانیه ی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است.

۳۳۹ و ۳ / ۵۰۲ تا ۵۱۱؛ بحارالانوار ۳۵ / ۱۸۳ تا ۲۰۶ (از طریق فریقین)؛ تفسیر طبری ۶ / ۱۸۶ (ذیل آیه)؛ تفسیر نیشابوری در هامش تفسیر طبری ۶ / ۱۶۲ - ۱۷۲؛ نورالثقلین ۱ / ۶۴۳ - ۶۴۷ (ذیل آیه)؛ الطرائف / ۴۷؛ تفسیر فخر رازی ۱۲ / ۲۵ به بعد؛ الشافی (چاپ سنگی) / ۱۲۲ تا ۱۲۹؛ تلخیص الشافی ۲ / ۱۰ - ۴۵؛ المیزان ۶ / ۱۴ - ۲۴؛ المراجعات / ۱۷۸.

۱-۲) مراد از ولایتی که در این آیه برای خدای تعالی ثابت می‌شود، همان است که در قرآن کریم وارد شده است؛ یعنی ولایت خدای سبحان بر بندگان، که در آیه‌ی شریفه آمده است:

اللّٰهُ وَلِيُّ الَّذِيْنَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّوْرِ.^۱

و همین‌گونه دیگر آیاتی که ولایت حق متعال را بر بندگان نشان می‌دهد. این آیات بدان معناست که امر و خلق و حکم در هر مورد، مخصوص خداوند است. آیه‌ی شریفه این حق را برای خدای سبحان، و سپس برای پیامبرش استوار داشته است. پس پیامبر ولایت بر مردم دارد، به همان معنی که خدای تعالی ولایت دارد. یعنی: وجوب اطاعت و حرمت مخالفت؛ چنان‌که آیات کریمه این موارد را نشان می‌دهد؛ مانند آیه‌ی: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾^۲ یا: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ﴾^۳. سپس خداوند، مؤمنانی را که واجد این ویژگی‌ها باشند، صاحب این ولایت معرفی می‌کند.

از این جا، به اجمال روشن می‌شود که برخی از مؤمنان نیز ولایت دارند و اطاعتشان واجب است. و مراد از ولایت در این جا چیزی نیست جز آن‌چه یاد شد. این مطلب، برای کسی که انصاف دهد و تعصب را کنار نهد، کاملاً روشن است، خصوصاً از آن رو که کلمه‌ی «ولّی» در آیه‌ی اصلی مورد بحث ما، تکرار نشده است؛ لذا بر خدا و رسول و مؤمنان به یک درجه حمل می‌شود. یعنی سیاق آیه می‌رساند که مراد از آن‌ها واحد است.

۱. بقره (۲) / ۲۵۷.

۲. نساء (۴) / ۵۹.

۳. آل عمران (۳) / ۱۳۲.

۳-۱) کلمه‌ی ولیّ در لغت (به قطع نظر از قرائن) آشکارا به همین معنی است. عباراتی مانند «ولیّ المیت»، «ولیّ الطفل»، «ولیّ المرأة»، یعنی کسی که تدبیر امور میت و کودک یا امور ازدواج زن را به عهده داشته باشد. خاندان مقتول را «ولیّ دم» می‌شناسند؛ از آن‌رو که می‌توانند بین قصاص و عفو، انتخاب کنند. پادشاه را «ولیّ امر رعیت» می‌شناسند، چنان که کمیت گوید:

و نِعَمَ وِلِيِّ الْأَمْرِ بَعْدَ وِليِّهِ و مُنْتَجِعِ التَّقْوَى وَ نِعَمِ الْمُؤَدَّبِ

که مراد از آن، ولیّ امر است و کسی که به تدبیر آن اقدام می‌کند. مبرّد در «الکامل» گوید: تأویل ولیّ کسی است که «اولی» - یعنی سزاوارترین - باشد و «مولی» مانند آن است. به طور کلی، هر کس که والی برای امری باشد و به تدبیر آن اهتمام ورزد، در عرف لغت، به عنوان «ولیّ آن» و «اولی به آن» وصف می‌شود.^۱

راغب در مفردات، تذکّر می‌دهد که معنای ولیّ، نزدیکی است، از جهت مکان، نسبت، دین، صداقت، نصرت و اعتقاد. آن‌گاه می‌نویسد: ولایت یعنی نصرت و تولّی و سرپرستی امر. و گفته‌اند: ولایت (به کسر) و ولایت (به فتح) یکی است و حقیقت آن، سرپرستی امر است. ولیّ و مولی در این معنی به کار می‌روند.^۲ تدبیر در موارد کاربرد کلمه در قرآن کریم، مطالب یادشده را می‌رساند. از این‌رو، کاربرد فراوان در همراهی با نظیر خود دارد، بلکه برای کسی که تعصب را رها کند و تدبیر کند، روشن می‌شود که کسی که امر دیگری را سرپرستی کند، ولیّ آن است. از این‌رو مصداق‌های فراوان دارد، مانند: محبّ (دوستدار)، ناصر (یاور)، صهر (داماد). ولیّ بر تمام این معانی اطلاق شده است، زیرا هر یک از این موارد، مربوط به امری از تولیت امور این شخص است. به شکل خاصّ یا عامّ - نه این که معانی مشترک به اشتراک لفظی باشند. پس ولایت بر یک نفر، مشخص می‌شود، اعم از این که به نحو تامّ باشد یا این که از جهتی ناقص باشد. مثلاً وقتی شخصی

۱. بنگرید به: مجمع البیان ۳ / ۳۲۳ و بحار الانوار ۳۷ / ۲۳۸.

۲. مفردات راغب، ماده‌ی (ول ی).

دیگری را یاری رساند، نصرت او را عهده‌دار شده است. همین‌گونه کسی که دامادی دیگری یا محبت او را عهده‌دار شود. در آن دو مورد نیز تولیت امور جداگانه هست و گرنه به مجرد حبّ و صهر و نصرت، نمی‌توان کسی را ولیّ دانست تا این که بتوان این کلمات را به جای «ولیّ» به کار برد.

به راستی که اگر ولایت امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب علیه السلام در میان نبود، لفظ ولی و مولی فقط بر معنای حقیقی عمل حمل می‌شد، همان معنا که یاد کردیم، نه معانی دور یا مصادیق کمیاب، یا مجازهایی که لفظ را نمی‌توان بر آن حمل کرد، مگر بعد از این که امکان حمل آن بر معنی حقیقی نباشد.

۱-۴) صاحب تفسیر المنار، در موارد زیادی از تفسیر آیات، کلمه‌ی ولیّ و مولی را همان‌گونه که گفتیم، تفسیر کرده است، یعنی متولّی امر. به عنوان نمونه، یک مورد نقل می‌شود:

وی در تفسیر آیه‌ی ﴿اللّٰهُ وَلِيّٰ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا...﴾^۱ گوید:

بسیاری از مفسران در معنی آیه عقیده دارند که خدای تعالی متولّی امور مؤمنان است، که آن‌ها را برای خروج از ظلمت‌ها توفیق می‌دهد و به محض قدرت، آن‌ها را به هدایت می‌کشاند، همان‌گونه که طاغوت‌ها کافران را به گمراهی می‌کشانند....

این تفسیر عوام است که شیوه‌های برتر زبان را نمی‌فهمند، یا تفسیر عجم‌هاست که در عدم فهم، پیشرفته‌تر هستند. ولی معنی آیه-به‌گونه‌ای که با آیات پیشین سازگار باشد- در نهایت ظهور و روشنی است.

توضیح این که هیچ فردی بر مؤمن، ولایت ندارد، و هیچ کسی بر اعتقاد او سلطنت ندارد، مگر خدای تعالی. وقتی چنین شد، مؤمن به کاربرد هدایت‌هایی که خدا به او بخشیده، یعنی حواس و عقل و دین، هدایت می‌شود. هر وقت شبهه‌ای به این مؤمنان برسد، سلطنت ولایت الاهی بر دل‌های آن‌ها شعاعی از نور حق می‌تاباند.... نکته‌ی دیگری که در تفسیر این آیه باید گفت، این است که تفاوت است میان ولایتی که خدا بر مؤمنان دارد و ولایت مؤمنان نسبت به خدا، و ولایت بعضی از مؤمنان نسبت به برخی دیگر...^۲

۱. بقره (۲) / ۲۵۷.

۲. المنار ۳ / ۴۰.

محمّد عبده معنی ولایت و ولیّ را در چندین مورد بدین مضمون آورده است. از جمله: المنار ۱ / ۴۴۵، ۳ / ۳۳۰، ۵ / ۱۳۸ و ۲۵۹ و ۴۳۵، ۶ / ۹۷، ۷ / ۳۳۰ و ۵۷۰، ۸ / ۶۳، ۹ / ۵۳۰ و ۲۱۹، ۱۰ / ۵۵۷، ۱۱ / ۶۳. هم‌چنین در مورد قبول ولایت کافران به تفصیل در همان کتاب ۳ / ۴۰ و پس از آن و ۶ / ۴۳۰ تا ۴۳۵ سخن گفته است.

۱- ۵) از مجموع مطالب یادشده برمی‌آید که مراد از ولیّ، کسی است که امری را عهده‌دار شود. پس خدای سبحانه، تکویناً و تشریحاً ولیّ است. وی به هدایت تکوینی رهنمون می‌شود. اوست که به هر چیزی خلقت داد و سپس هدایت کرد. اوست توفیق‌دهنده، هدایت‌کننده، میراننده و زندگی‌بخش. هم‌چنین اوست که به هدایت تشریحی، انسان‌ها را رهنمون می‌شود: به ارسال رسولان، انزال کتاب‌ها و امرکردن انسان به این که جز خدا سرپرستی نگیرد، جز او را نپرستد و جز او را اطاعت نکند. ولایت پیامبر ﷺ، و جوب اطاعت و نفوذ تصرفات او نیز، از شوون ولایت خدای تعالی است، چرا که ولایت پیامبر به جعل الاهی و امر خداوند است، چنان که خدای تعالی فرمود:

و ما أرسلنا من رسول إلا ليطاع بإذن الله. ۱

النبيّ أولى بالمؤمنين من أنفسهم وأزواجه أمهاتهم. ۲

مراد ما از ولایت پیامبر، چیزی جز این نیست. وحدت سیاق میان آیات قبل و بعد، از یک سو، و اتحاد کلمه‌ی ولی از سوی دیگر، همین معنی را می‌رساند، چنان‌که به آن اشاره خواهد رفت. ولایت به این معنی، برای مؤمنانی که وصف آن‌ها در آیه‌ی کریمه‌ی ۵۵ مائده آمده، نیز قطعی است.

پس رسول خدا ﷺ، به امر خدای تعالی، ولیّ مؤمنان است و سزاوارتر به آن‌ها از خودشان. پیامبر، امر و نهی می‌کند و اطاعت او، اطاعت خداست. خدای حکیم او را فرستاده برای این که اطاعتش کنند. پس ولایت او، از شوون و فروع ولایت خدای تعالی است؛ چرا که به جعل و امر الاهی، طاعت پیامبر را به عنوان

۱. نساء (۴) / ۶۴.

۲. احزاب (۳۳) / ۶.

طاعت خود و نهی او را نهی خود و عصیان او را عصیان خود قرار داده است. پس رسول ﷺ، سرپرست جامعه‌ی مؤمنان و مدبر شئون آنهاست.

۱-۶) این ولایت برای مؤمنانی که در آیه‌ی ۵۵ مائده وصف شده‌اند، ثابت و قطعی است و این قرینه‌ای است بر آن که معانی آیه، روشن و آشکار است.

۱-۶-۱) گفتیم که خدای تعالی تنها ولی مطلق است، نه دیگری. بدین معنی که متولی امور مردم در واقع و نفس الامر است؛ از آن رو که منافع و اعضا و نیروهای برای آنها آفریده که امکان بهره‌گیری از آنها را برایشان فراهم می‌آورد. هم‌چنین برایشان سنت‌هایی تبیین کرد و زمینه‌هایی فراهم آورد. این ولایت عامه‌ی مطلقه است.

۱-۶-۲) ولایت خاصه‌ی خداوند برای مؤمنان، عبارت است از عنایت به آنها، الهام و توفیق الهی به آنها که خیر و صلاح روحانی و جسمانی را برگزینند؛ یعنی بر اساس ایمان به خدا و مطالبی که پیامبران آورده‌اند، خیر خود را برگزینند.

۱-۶-۳) ولایت مؤمنان نسبت به خدای تعالی: خداوند، از این ولایت، به ایمان و تقوا تعبیر فرمود. مؤمنان، با ایمان به ولایت خدا نسبت به خودشان، این ولایت را می‌پذیرند؛ یعنی از ژرفای جان باور دارند که تنها او متولی امور آنهاست.

۱-۶-۴) ولایت برخی از مؤمنان نسبت به بعضی دیگر، یعنی همکاری آنها با یک دیگر، در اموری که مشترک است، همراه با استقامت آنها بر کارهای نیک. این مطلب از آیه‌ی قرآن برمی‌آید:

و المؤمنون و المؤمنات بعضهم أولیاء بعض، یأمرون بالمعروف و ینهون عن

المنکر و یقیمون الصلوة و یؤتون الزکاة...^۱

خداوند، در آیه‌ی دیگر (انفال (۸) / ۷۲) آنها را به مجاهده در راه خدا با اموال و جان‌های خود وصف می‌کند. هرکس چنین باشد، ولایت او بر تمام مؤمنان واجب می‌شود. ولایت مؤمنان بر یک دیگر، معنایی جز این ندارد؛ یعنی مؤمن یار و یاور مؤمن دیگر در راه حق می‌شود تا شأن ایمان و اهل آن برتری یابد. هرکس از این حدّ

۱. توبه (۹) / ۷۱.

بگذرد و مؤمن یا مؤمنان دیگر را ولیّ یا اولیاء خود بدانند-که ولایت او را در حدّی بیش از این تعاون و همیاری بین مردم بپذیرد-به خدا شرک ورزیده است؛ چراکه بر ولایت مخصوص الاهی-که هیچکس در آن ولایت با خدا شریک نیست- تجاوز روا داشته است. البتّه این به معنای قبول واسطه به درگاه خداست نه استقلال نسبت به ولایت در برابر خدا، به ویژه در مورد افراد خاصّی که «اولوالأمر» هستند. آنان به امر خدای حکیم در تدبیر کشور اسلامی، تصرّف در امور اجتماعی، اجرای حدود و احکام، دفاع از حریم اسلام و مانند آن، ولایت دارند.

۱- ۶- ۵) ولیّ در تمام موارد استعمال، فقط در یک معنی به کار رفته است: «من یلی امرًا»: کسی که امری را به عهده گیرد، تدبیر کند و در آن تصرّف کند. این معنا، گاه در ولایت عامّه به کار می‌رود و گاهی در مورد کسی که متولّی یک یا دو امر شود. پس معانی مختلف «ولیّ»، در حقیقت معانی گوناگون نیست، بلکه مصادیق مختلف برای یک معنی هستند.

پس وقتی گفته شود که خدا ولیّ مؤمنان است، مراد از آن، ولایت با شوون عامّه‌ی تامّه است. وقتی ولایت پیامبر به ولایت الاهی ضمیمه شود، روشن است که مراد از آن، ولایت تشریعی تامّه و عامّه، از جانب خدای سبحانه بر پیامبر است. همین سان، زمانی که گروهی خاصّ از مؤمنان به پیامبر، ضمیمه شود، اینان افرادی ویژه از مؤمنان‌اند، به قرینه‌ی یادشده، که این ولایت مخصوص همان افراد ویژه است، نه دیگران.

بدیهی است که ولایت مؤمنان بر یک‌دیگر، به قرینه‌ی تعمیم، به معنی جهتی خاصّ از ولایت است؛ یعنی خیرخواهی، یاری، امر به معروف و نهی از منکر مؤمن نسبت به مؤمن دیگر، نیز دوست داشتنِ موارد محبوب خود برای او و خوش‌نداشتن امور مورد کراهت خود برای او، و دیگر حقوقی که مؤمن بر مؤمن دارد. و برخی از آن‌ها در آیه‌ی ۷۱ سوره‌ی توبه بیان شده است.

۱- ۷) شگفتا که صاحب تفسیر المنار، این موارد را در هم آمیخته و پنداشته که عقیده به ولایت مؤمن، شرک و کفر است. به خدا پناه می‌بریم! هر فرد موحدی

می‌داند که ولایت تامّه‌ی تکوینی و تشریحی از آن خدای سبحان است. و عقیده به چنین ولایتی برای پیامبر و اولی‌الأمر- به جعل خداوند و امر الاهی- عین توحید است که چه بسا انکار آن، شرک یا کفر باشد.

علاّمه مجلسی می‌نویسد:

کلمه‌ی «الذین آمنوا» در آیه‌ی ۵۵ مائده، خاصّ است نه عامّ که تمام مؤمنان را در برگیرد. توضیح این که خداوند تعالی، حکم به ولایت را اختصاص داده به مؤمنانی که دو ویژگی داشته باشند: اقامه‌ی نماز و زکات‌دادن در حال رکوع. روشن است که این ویژگی‌ها، تمام مؤمنان را در بر نمی‌گیرد. کسی را نرسد که بگوید: مراد از عبارت «و هم را کعون» شیوه و عادت مؤمنان است، و «حال» برای زکات‌دادن نیست، زیرا رکوع در عبارت «یقیمون الصّلاة» داخل است. پس اگر بر حالت حمل نشود، تکرار پیش می‌آید... اما اگر رکوع بر غیر حقیقت شرعیّه، یعنی حمل بر خضوع (معنای لغوی رکوع) بدون انگیزه‌ی رکوع شرعی حمل شود، این حمل، هیچ انگیزه‌ای جز تعصّب ندارد.^۱

شیخ طوسی نیز در کتاب تلخیص الشافی همین‌گونه سخن گفته، پس از آن که ولیّ را بر حسب لغت به معنای اصلی آن (صاحب تدبیر امور و اقدام به آن) آورده و وجوب پیروی او را اثبات کرده است.

شیخ طوسی می‌افزاید:

دلایلی هست بر این که مراد از کلمه‌ی «ولیّ» در آیه، همان معنای امامت است که بیان کردیم؛ زیرا این آیه در مرحله‌ی اوّل می‌رساند که مراد از «الذین آمنوا» تمام مؤمنان نیست، بلکه برخی از مؤمنان است؛ یعنی کسی یا کسانی که صفت مخصوص (زکات‌دادن در حال رکوع) داشته باشند. خداوند، فرد صاحب ولایت بعد از خدا و رسول را علاوه بر ایمان، به این‌گونه‌ی خاصّ زکات‌دادن وصف کرده است. پس باید هر دو ویژگی در او موجود باشد. می‌دانیم که صفت دوم فرد مؤمن صاحب مقام ولایت- یعنی زکات‌دادن در حال رکوع- در تمام افراد مؤمن وجود ندارد. مخالفان ما، بسیار کوشیده‌اند که کسانی غیر از امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) را در این کار، شریک بدانند. و این خود، تأییدی است بر

آن که گفتیم که این ویژگی در تمام مؤمنان نیست... اکنون توجه آیه به افراد خاصی از مؤمنان و نه تمام آنها روشن شد و دیدیم که خدای تعالی، ولایت فرد مؤمن صاحب ولایت را به گونه‌ای آورده که تخصیص را نشان می‌دهد؛ زیرا لفظ «إِنَّمَا» را آورده که حصر را می‌رساند. مثلاً وقتی می‌گوییم: «إِنَّمَا النِّحَاةُ الْمُدْقِقُونَ الْبَصَرِيَّونَ»، یعنی نحوین غیربصری بهره‌ای از دانش نحو ندارند. یا وقتی گفتیم: «إِنَّمَا الْفِصَاحَةُ فِي الشَّعْرِ لِلْجَاهِلِيَّةِ» یعنی این که شعر غیرجاهلی فصاحت ندارد... از این جا برمی‌آید که مراد از لفظ ولی در آیه، به معنای امامت برمی‌گردد و می‌رساند که تدبیر امور، پس از خدا و رسول، مخصوص آن ولی است...^۱

بخش دوم

بر اساس آنچه گفتیم، روشن شد که معنای ولی، واضح است و بر کسی که در موارد استعمال تدبیر کند، پوشیده نمی‌ماند. و این ولایت برای خدای تعالی قطعی است و نیز - به اذن او - برای رسولش، و پس از او برای مؤمنانی که پس از پیامبر، اولی‌الأمرند. تعیین و معرفی آنها بر اساس بیان پیامبر است، مانند دیگر احکام شرعی (نماز و روزه و...).

اما در مورد دلالت آیهی شریفه بر این معنی، پرسش‌هایی مطرح شده است که برخی از آنها را بیان می‌داریم و به حول و قوه‌ی الهی، بدان‌ها پاسخ می‌گوییم.

۱-۲) پرسش اول

این حدیث که آیهی «إِنَّمَا وَلِيَّكُمْ اللَّهُ...» در باره‌ی علی [عَلَيْهِ السَّلَام] نازل شده، حدیثی دروغین است که بعضی از دروغگویان جعل کرده‌اند... و به اجماع اهل حدیث، دروغ است.^۲

۲. منهاج السنه ۱ / ۱۵۶.

۱. تلخیص الشافی ۲ / ۱۰-۱۸.

پاسخ:

۲- ۱- ۱) چگونه این نصوص را جعلی بدانیم؟ با آن‌که حافظان و حاملان حدیث شیعه و سنی آن را در کتاب‌های خود، از گروهی از صحابه نقل کرده‌اند؛ مانند: امیرالمؤمنین علی علیه السلام، ابن عباس، ابوذر، عمار، جابر انصاری، ابورافع، انس بن مالک، سلمه بن کهیل و عبدالله بن سلام.

۲- ۱- ۲) چگونه این نصوص را جعلی بدانیم؟ با این که بر اساس این احادیث، استدلال کرده‌اند بر این که کار کوچک، نماز را باطل نمی‌کند و این آیه را در زمره‌ی آیات احکام می‌شمارند. این نقل مورد اتفاق و اجماع، نشان می‌دهد که متکلمان در مورد صحت نقل روایت سخن نگفته‌اند، بلکه در دلالت آیه مناقشه دارند.

۲- ۱- ۳) گروهی فراوان از دانشمندان، این رویداد را با قبول صحت آن، روایت کرده‌اند و برخی صحت آن را صریحاً بیان داشته‌اند. علامه امینی در الغدیر ۳ / ۱۵۶ - ۱۶۲، نام شصت و شش تن از عالمان عامه را یاد کرده که این احادیث را در کتاب‌های خود آورده‌اند. حتی برخی از آنان - مانند بیضاوی - صحت سندهای حدیث را صریحاً گفته‌اند. بلکه بر نقل آن اتفاق نظر است، بدون این که پیشوایان تفسیر مأثور - مانند احمد، نسائی، طبری، طبرانی و دیگران - آن را رد کنند. متکلمان نیز آن را پذیرفته‌اند. علاوه بر آن چه از امامان اهل بیت علیهم السلام روایت شده است.^۱

۲-۲) پرسش دوم

در عبارت «و الذین آمنوا» تا آخر آیه، هفت بار صیغه‌ی جمع به کار رفته است. چگونه آن را بر مفرد منطبق بدانیم؟ مگر این که از راه تجاوز، آن را نشانه‌ی تعظیم بدانیم. پس آیه شامل تمام مهاجران و انصار است. و این قرینه‌ای است بر آن که مراد از ولایت، نصرت یا محبت است.

۱. نور الثقلین ۱ / ۵۵؛ بحار الانوار ۳۵ / ۸۳؛ غایة المرام / باب ۱۹.

جواب:

۲-۲-۱) زمخشری و پس از او بیضاوی گفته‌اند: اگر درست باشد که آیه درباره‌ی علی علیه السلام نازل شده، شاید به لفظ جمع آمده تا مردم را به چنین کاری ترغیب کند تا این وصف، شامل حال آن‌ها نیز گردد.^۱

۲-۲-۲) اطلاق کلمه‌ی جمع بر واحد، در زبان و عرف، شایع و فراگیر است؛ گرچه در اصل، برای جمع وضع شده باشد نه واحد؛ اما عرفاً اشکال ندارد که بر اساس عرف و کثرت استعمال، در مفرد به کار رود... هم چنین... بر اساس حقیقت (نه مجاز) به وضع تخصصی... الفاظی به صیغه‌ی جمع در آیات فراوان به کار رفته که مفسران، مراد از آن را واحد دانسته‌اند و کسی بر آن‌ها اشکال نگرفته است. علامه مجلسی (بحار الانوار ۳۵ / ۲۰۵)، علامه شرف‌الدین (المراجعات، نامه‌ی ۴۲)، علامه طباطبایی (المیزان ۶ / ۹)، شیخ طوسی (تلخیص الشافی ۲ / ۲۳) و علامه امینی (الغدیر ۳ / ۲۰۷، تحت عنوان «اشکال مزیف»)، بسیاری از این آیات را آورده‌اند، مانند این آیات:

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ.^۲

الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ.^۳

وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ.^۴

الَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ.^۵

إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا.^۶

الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ.^۷

إِذْ هُمْ قَوْمٌ لَّا يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ.^۸

و آیات دیگر که لفظ جمع به کار رفته و مفسران مراد از آن را مفرد دانسته‌اند. شاید

۱. کشاف ۱ / ۶۲۴، انوار التنزیل ۲ / ۱۳۲. ۲. حجر (۱۵) / ۹.

۳. آل عمران (۳) / ۱۸۱. ۴. توبه (۹) / ۶۱.

۵. نور (۲۴) / ۳۳. ۶. نساء (۴) / ۱۰.

۷. آل عمران (۳) / ۱۷۳. ۸. مائده (۵) / ۱۱.

نکته در آیه‌ی ۵۵ مائده، تعظیم امیرالمؤمنین علیه السلام باشد، چنان که خداوند، امت را بر حضرت ابراهیم علیه السلام اطلاق کرده، در حالی که او یک تن است: **﴿إِنَّ اِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ﴾** ^۱

۲-۲-۳) علامه مجلسی می‌نویسد:

از برخی روایات شیعه‌ی امامیه برمی‌آید که مراد از آن تمام امامان معصوم علیهم السلام است که همگی به این فضیلت (زکات دادن در حال رکوع) توفیق یافته‌اند. ^۲

۲-۲-۴) علامه شرف‌الدین گوید:

در این جا نکته‌ای لطیف‌تر و دقیق‌تر هست و آن این که آیه به عبارت جمع آمده نه مفرد، تا خدای تعالی اصل مطلب را برگروه فراوانی از مردم نگاه دارد؛ چرا که دشمنان و بدخواهان علی علیه السلام و نیز دشمنان بنی‌هاشم و دیگر منافقان و حسدورزان، نمی‌توانستند این آیه را به لفظ مفرد بشنوند؛ زیرا در آن صورت، طمعی در سرپوش گذاشتن حقیقت و انگیزه‌ای برای گمراه‌گری نمی‌یافتند. آن‌گاه- به دلیل نومی‌دی از برنامه‌هایشان- کارهایی از آن‌ها سر می‌زد که برای سرنوشت اسلام گران می‌آمد. لذا آیه با وجود معنی مفرد، به صیغه‌ی جمع آمد تا از بدخواهی آن‌ها جلوگیری شود. سپس نصوص مربوطه به تدریج، با عبارات مختلف و در زمان‌ها و جایگاه‌های گوناگون، بیان شد. و حقایق مربوط به امر ولایت کم‌کم در میان مردم منتشر گردید، تا آن‌جا که خداوند در اواخر عمر پیامبر، در روز غدیر، دین را کامل کرد و نعمت را به پایان برد.

این برنامه‌ریزی بر اساس شیوه‌ی حکماست که حقایقی را که بر مردم گران می‌آید، با تدریج و تأتی بیان می‌کنند. اگر آیه به عبارتی مخصوص به لفظ مفرد، بیان می‌شد، آن‌ها از همان لحظه‌ی اول، انگشت خود را در گوش می‌نهادند، جامه بر سر می‌کشیدند و بر استکبار خود اصرار می‌ورزیدند. این حکمت، در تمام مواردی از قرآن که آیه‌ای در فضیلت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده جریان دارد. ^۳

۱. نحل (۱۶) / ۱۲۰.

۲. بحارالانوار ۲۰۶ / ۳۵، نیز رجوع شود: حاشیه‌ی احقاق الحق ۲ / ۴۱۱.

۳. المراجعات، نامه‌ی ۴۲.

۲-۲-۵) علامه طباطبایی ابتدا مواردی را یاد می‌کند که لفظ جمع به کار رفته و معنای مفرد مورد نظر است، و سپس پرسش و پاسخی بدین ترتیب بیان می‌دارد: **پرسش:** این‌گونه موارد، شامل مردمی است که نظر آن‌ها را می‌دیدند یا به کار آن‌ها رضایت می‌دادند. از این‌رو، خداوند، از آن‌ها و کسانی که به آن‌ها ملحق می‌شوند، به صیغه‌ی جمع یاد کرد.

پاسخ: نتیجه‌ی این بحث، جواز این‌گونه کاربرد در زبان است، به هر دلیل که روا باشد. پس آیه‌ی «وَالَّذِينَ آمَنُوا... رَاكِعُونَ» نیز همین حکم را دارد. این نکته، اشاره است که انحصار انواع بزرگ‌داشت‌های دینی-از جمله ولایت یادشده در آیه-انحصاری گزاف و بی‌دلیل نیست و فقط تابع تقدّم در اخلاص و عمل است، نه عامل دیگر.^۱

۲-۲-۶) علامه طباطبایی هم چنین می‌نویسد:

بیشتر راویان این اخبار، صحابه‌ی پیامبر ﷺ و تابعانی بودند که از نظر زمان، در پی آن‌ها آمدند. تمام اینان در زمره‌ی عرب‌های خالص بودند که زبان آن‌ها تغییر نیافته و با زبان‌های دیگر نیامیخته بود. اگر این‌گونه کاربرد لفظ، از نظر قواعد زبانی درست نبود و نزد اهلش ناشناخته بود، یقیناً طبیعتِ زبان‌شناسانه‌ی آن‌ها این مطلب را نمی‌پذیرفت، و آن‌ها به اشکال گرفتن در این مورد، سزاوارتر بودند، در حالی که از هیچ کدام از آن‌ها چنین مطلبی نقل نشده است.^۲

۲-۲-۷) فرض کنیم که این کاربرد، مجازی باشد. در این صورت، عقیده به آن اشکال ندارد؛ چرا که هم در کلمات عرب و هم در قرآن، بسیار شایع است و نپذیرفتن آن، فقط تعصّب کور را نشان می‌دهد.

۲-۳) پرسش سوم

کلمه‌ی ولیّ، معانی گوناگون دارد که زبان‌شناسان یاد کرده‌اند، مانند ناصر و محبّ. پس ممکن است مراد، ولایت نصرت یا محبّت باشد. در این صورت، آیه‌ی شریفه دلالت دارد بر معانی‌ای که آیاتی مانند ﴿أَوْلَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾^۳ و

۲. المیزان ۱۰ / ۶.

۱. المیزان ۱۰ / ۶.

۳. انفال (۸) / ۷۲.

﴿المؤمنون و المؤمنات بعضهم أولياء بعض﴾^۱ می‌رساند. پس محصّل معنای آیه، قرار دادن ولایت نصرت برای خدا و رسول او و ولایت مؤمنان بر مؤمنان است. البته بر این مطلب می‌توان این اشکال را وارد کرد که عبارت «و هم را کعون» پس از عبارت «یؤتون الزکاة»، جمله‌ی حالیه است، که می‌رساند زکات دادن باید در حال رکوع باشد. و این اشاره است به رویدادی که در عالم واقع اتفاق افتاده است. پس ولایت اختصاص می‌یابد به کسی که این آیه درباره‌ی او نازل شده است. این اشکال، با حمل کلمه‌ی «رکوع» بر معنای مجازی آن- یعنی مطلق خضوع در برابر خدای حکیم یا پایین آوردن حالت خود در حدّ فقر و مانند آن- حلّ می‌شود. و معنای آیه به این جا می‌رسد که اولیای شما، یهود و نصاری و منافقان نیستند (که در آیات قبل و بعد یاد شده‌اند)، بلکه اولیای شما، خداست و رسولش و مؤمنانی که نماز می‌گزارند و زکات می‌دهند و در تمام این احوال، در برابر ساحت مقدّس ربوبی با قبول و اطاعت خضوع می‌ورزند، و نیز اینان زکات می‌دهند، در حالی که خود، تنگدست و گرفتارند. یا این که زکات می‌دهند، در حالی که در برابر خدای تعالی خاضع‌اند.^۲

این، مهم‌ترین مطلبی است که فخر رازی (تفسیر مفاتیح‌الغیب ۱۲ / ۲۰۷) و بیضاوی (انوارالتنزیل ۲ / ۱۳۲) آورده‌اند. شیخ طوسی (تلخیص الشافی ۱ / ۱۰) و علامه شرف‌الدین (المراجعات، نامه‌ی ۴۴) نیز از آن یاد کرده‌اند. محمّد عبده (المنار، ذیل آیه) آیه را بدین سان تفسیر کرده و روایات ذیل آن را ردّ کرده، و از اشکالات وارد بر این بیان چشم پوشیده است.

جواب:

نکاتی که در بخش اوّل در تحقیق معنی ولایت بیان شد- و نیازی به تکرار آن نیست- پاسخی است به این پرسش. گفتیم که اگر آیه‌ی ۵۵ مائده درباره‌ی ولایت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نبود، این همه بحث و تشکیک نزد قوم پدید نمی‌آمد.

۱. توبه (۹) / ۷۱.

۲. بنگرید: حاشیه‌ی احقاق‌الحق ۲ / ۴۰۹.

خداوند، تعصّب کور را بکشد که روایات صحیح متواتر را جعلی یا دروغین یا خبر واحد می‌داند، و از سوی دیگر، معنای روشن را مجمل می‌شمارد یا لفظ را به معنای دیگری می‌برد.

۲-۴) پرسش چهارم

قرینه‌ی سیاق، لفظ «ولی» را از معنای مورد نظر شما برمی‌گرداند و آن را به معنای محبّت یا نصرت می‌برد. می‌بینیم که آیات پیشین، مؤمنان را از موالات یهود و نصاری- یعنی یاری و محبّت آن‌ها- باز می‌دارد، گویا می‌فرماید: «یهود و نصاری را دوست ندارید و با آن‌ها همکاری مشترک نکنید و از آن‌ها یاری نخواهید». یاور شما، منحصرأً خدای تعالی و پیامبر و مؤمنان است، مانند آیهی ﴿والمؤمنون و المؤمنات بعضهم أولياء بعض﴾^۱.

جواب:

۲-۴-۱) آیهی مورد بحث ما، از سیاق آیاتی که مؤمنان را از موالات اهل کتاب باز می‌دارد، خارج است. آیاتی که در وصف امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است، آیهی ۵۵ مائده را از آیات ماقبل خود جدا کرده است. در آن آیات می‌خوانیم:

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ... وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ^۲.

چرا می‌گوییم این آیه در وصف امیرالمؤمنین علیه السلام است؟ از آن‌رو که حضرتش با مرتدّان جنگید و خداوند سبحانه، مؤمنان را به سبب آن امام همام، تهدید می‌کند که در صورت مرتدّ شدن، آن‌گرمی با آنان خواهد جنگید. احادیث فراوان بر این مطلب دلالت می‌کند، که برای جلوگیری از طولانی شدن مقاله، متن آن‌ها نقل نمی‌شود. کسانی که جویای متن این احادیث هستند، به منابع زیر رجوع کنند: غایة المرام، باب ۷۵ و ۷۶ (چاپ سنگی)؛ احقاق الحق ۳ / ۱۹۸؛ تفسیر فخر رازی

۱. بنگرید: احقاق الحق ۲ / ۴۰۸.

۲. مائده (۵) / ۵۴.

۱۲ / ۳۷۵؛ کنز العمال ۵ / ۴۲۸؛ المیزان ۵ / ۴۲۴ - ۴۲۸ و ۴۱۵ - ۴۲۱؛ بحار الانوار ۳۶ / ۳۲ - ۳۴؛ فضایل الخمسه ۱ / ۲۸۲.

۲-۴-۲) علامه طباطبایی گوید:

این سوره در اواخر عمر پیامبر ﷺ در حجّة الوداع، نازل شده است؛ اما مسلم است که تمام آیات آن یک جا فرود نیامده‌اند. در میان آن، آیاتی است که بدون شبهه، قبل از آن فرود آمده و مضامین آن آیات و نیز روایات اسباب النزول بر این مدّعا گواهی می‌دهد. پس تنها به دلیل آن که این آیه قبل یا بعد از آیه‌ی خاصی است، نمی‌توان بر وحدت سیاق دلیل آورد. پاره‌ای از نسبت‌ها میان آیه‌ای و آیه‌ای دیگر نیز دلیل نمی‌شود که آن دو، با هم نازل شده یا وحدت سیاق داشته باشند.^۱

در نتیجه: قرار گرفتن این آیه در میان آیات مرتبط با موالات یهود و نصاری، دلیل بر اتّحاد سیاق نیست. پس نه وحدت سیاق در میان است و نه قرینه‌ای که لفظ را از معنای آن برگرداند.

۲-۴-۳) علامه طباطبایی می‌گوید:

آیات پیشین یعنی: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ...﴾ از ولایت یهود و نصاری باز می‌دارد و منافقان را و کسانی را که در دل بیماری دارند، از شتاب ورزی در توجّه به آنها سرزنش می‌کند. این آیات، بدون توجیه خطاب به یهود و نصاری است، برخلاف آیات بعدی که از ولایت و سخن گفتن با آنها بازداشته، سپس آنها را به نفاق و فسق می‌داند، سرزنش می‌کند. پس سیاق مختلف است.^۲

۲-۴-۴) گفتیم که ولایت - چه در آیات پیشین و چه در آیات بعدی و چه در این آیه - یک معنای اصلی دارد و آن این است که: کسی، دیگری را در امری سرپرست خود بداند. پس معنای آیات، نهی است از این که تدبیر امور و اصلاح اجتماع و تصرف در اموال و جان‌ها و فرهنگ و اندیشه‌های خود را به دست دشمنان خود (یهود و نصاری) بسپرنند، آن‌گاه در مورد امر و نهی و تدبیر، از آنها

۲. همان.

۱. المیزان ۶ / ۶.

اطاعت کنند، امور خود را به آن‌ها تفویض کنند، به سخن آن‌ها گوش سپارند، با آن‌ها مشاوره و دوستی و همکاری کنند و... .

سپس خداوند می‌فرماید: مدبر امور شما و کسی که باید امور را به او تفویض کنید و پیرو امر و نهی او باشید، خدای سبحان است، آن‌گاه به اذن و امر و تشریح او پیامبرش، سپس مؤمنانی که در این آیه‌ی شریفه وصف آن‌ها آمده است. هیچ چیز در این جا، برخلاف سیاق نیست تا بتوان بر این استدلال اشکال گرفت و این بدون تردید، روشن است.

۲-۴-۵) به گفته‌ی علامه طباطبایی، ذوق سلیم نمی‌پذیرد که فقط پیامبر خدا را یاور مؤمنان بدانیم، که بگوییم مؤمنان، اصحاب دین و شریعت‌اند، و فقط پیامبر، یاور آن‌هاست.^۱

۲-۴-۶) اگر بپذیریم که سیاق آیات با معنای ولایت تصرّف و تدبیر، مخالفت دارد، این آیه و سیاق، قرینه‌ای در قرآن کریم است، در آن صورت می‌گوییم: سیاق، در صورتی افاده‌ی معنی می‌کند که با قرینه‌ای قوی‌تر از آن معارضه نداشته باشد. اما وقتی به نصّ متواتر از طریق فریقین ثابت می‌شود که آیه در مورد حضرت علی علیه السلام نازل شده، سیاق دلالت خود را از دست می‌دهد و دلالت آن حجّت نیست و نمی‌توان به قرینه‌ی سیاق، از نصوص قطعی روی گردانید.

۲-۵) پرسش پنجم

فرض کنیم که آیه بر ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام دلالت می‌کند؛ اما در زمان نزول آیه، حضرتش به ولایت دست نیافت؛ چرا که در زمان حیات رسول مکرّم صلی الله علیه و آله و سلم، تصرّف او در میان امت نافذ نبود. پس چاره‌ای نداریم مگر این که بگوییم: معنای آیه این است که حضرتش بعد از این به ولایت خواهد رسید.

بعضی - از جمله فخر رازی - این ولایت را به دوره‌ی بعد از خلیفه‌ی سوم حمل کرده‌اند.

۱. همان.

جواب:

۲- ۵- ۱) شیخ طوسی گوید:

ما توضیح داده‌ایم که مراد از لفظ «ولی»، وجوب اطاعت و شایستگی برای تصرف در امر است. این معنی، در همان زمان برای حضرتش ثابت است. پس ادعای اجماع بر خلاف این، ادعای اتفاق است بر آنچه در آن اختلاف وجود دارد.^۱

۲- ۵- ۲) اگر آیه بر ولایت دلالت کند، دلالت آن بر حال و آینده است. آن‌گاه با قبول کلام شما، حال - یعنی زمان حیات پیامبر- مستثنی می‌شود. آن‌چه باقی می‌ماند، آینده است، که بر ولایت حضرتش بعد از رحلت رسول گرامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بدون درنگ و بلافصل، دلالت دارد.

۲- ۵- ۳) اجماع امت این است که این آیه، یا بر ولایت دلالت می‌کند، پس بی‌درنگ بعد از وفات پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باید این ولایت تحقق یابد و یا اصولاً دلالت بر ولایت ندارد. این کلام، قول سوم است که تازگی دارد.

به راستی، فقط تعصب است که این کلام را پدید آورده است؛ چراکه از آیه‌ی کریمه، ثبوت این مقام الاهی برای امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام استفاده می‌شود؛ اما تصرف حضرتش در عمل، زمانی است که مقام ولایت اقتضا کند. و این امری دیگر است که شرایط خاص خود را دارد؛ مانند نبوت که مقام الاهی است و برای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثابت شده، ولی اظهار آن و اقدام به مقتضای آن، گاهی اوقات امکان ندارد یا این که پیامبر، از طرف خدا مامور به آن نیست.

مثلاً یوسف عَلَيْهِ السَّلَام زمانی از عمرش بدون اقدام به مقتضای نبوت گذشت، پیامبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در سه سال دعوت پنهانی، نبوت خود را اظهار نکرد و هارون که با موسی عَلَيْهِ السَّلَام بود، ولی اظهار نبوت نکرد. امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام نیز امام بود، ولی در زمان حیات رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ موقعیتی برای تصرف در امور برایش دست نداد. همین‌گونه در زمانی که او را از تصرف بازداشتند.

۱. تلخیص الشافی ۲ / ۲۱.

به عبارت دیگر، این که خداوند رحمان، این مقام را برای حضرتش قرار داده، یک امر است و این که شرایط برای اقدام او به امر ولایت فراهم آید، امری دیگر. این روشن است و تردیدی در آن نیست، بلکه امری است که نزد مردم شناخته شده و در مورد سلطان و ولی عهد می پذیرند.

۶-۲ پرسش ششم

فخر رازی می گوید:

علی بن ابی طالب [علیه السلام] تفسیر قرآن را بهتر از این رافضی ها می دانست. اگر این آیه بر امامت حضرتش دلالت داشت، در مجلسی به آن استناد می کرد. باید دانست که این گروه نمی توانند ادعا کنند که این کار را از روی تقیّه رها کرد؛ چرا که به نقل خودشان حضرت علی [علیه السلام] در روز شورا، به حدیث غدیر و خیر مباحله و تمام فضایل و مناقب خود تمسک جست، ولی برای اثبات امامت خود به این آیه تمسک نجست.^۱

جواب:

۶-۲-۱ با دلیل های یادشده، نزول آیه در مورد ولایت علی [علیه السلام] ثابت شده است، پس عدم استدلال او به این آیه، ضرری به مطلب نمی زند؛ چرا که شاید آن حضرت، به دلیلی که بر ما پنهان مانده، به آن استناد نکرده است، یا این که به آن استدلال کرده و خبر آن به ما نرسیده است.

۶-۲-۲ بنا بر بعضی روایات، حضرتش به آن آیه استناد کرده، چنان که در منابع زیر آمده است: کتاب سلیم بن قیس / ۱۹۸ و ۲۹۶؛ الغدیر / ۱ / ۱۹۶؛ فرائد السمطین؛ ملحقات احقاق الحق / ۵ / ۳۵ و ۳۹؛ به نقل از کتاب در بحر المناقب نوشته ی ابن حسنویه موصلی؛ امالی شیخ طوسی / ۲ / ۱۶۲.

۱. تفسیر فخر رازی / ۱۲ / ۲۸؛ نیز بنگرید تفسیر طبری / ۶ / ۲۸۷-۲۸۹.

۷-۲ پرسش هفتم
فخر رازی گوید:

به دلیل روشن، بیان کرده‌ایم که آیه‌ی پیش، یعنی آیه‌ی ﴿مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ...﴾^۱، از قوی‌ترین دلایل بر صحت امامت ابوبکر است. اگر این آیه بر صحت امامت علی بعد از پیامبر دلالت کند، تناقض بین دو آیه پیش می‌آید که باطل است؛ پس به طور قطع، باید گفت که این آیه نمی‌رساند که علی بعد از رسول، امام باشد.^۲

جواب:

۷-۲-۱) اگر مراد از آیه، جنگ ابوبکر با مرتدّان بود، مخاطبان از این خطاب خارج می‌شدند؛ زیرا مرتدّانی که ابوبکر با آن‌ها جنگید، کسانی بودند از جمله: مسیلمه، قوم قرّه‌بن سلمه‌ی قشیری، بنی سلیم و سجاح، که هیچ‌کدام نه از صحابه بودند و نه از افراد مورد خطاب این آیه. ظاهر این آیه نیز می‌رساند که کسانی که خداوند متعال تهدیدشان کرده، از صحابه بودند، و آیه، اشاره دارد به فتنه‌هایی که بعداً به آن‌ها روی می‌آورد، همان‌گونه که قبول سرپرستی یهود و نصاری، یکی از فتنه‌ها بود.

۷-۲-۲) آیه‌ی شریفه‌ی اینان را به این عنوان وصف می‌کند که خدا را دوست دارند، خدا نیز آن‌ها را دوست می‌دارد، در برابر مؤمنان نرم‌خو و در برابر کافران سخت‌گیرند، در راه خدا جهاد می‌کنند بدون این‌که از ملامت سرزنش‌کنندگان خوف داشته باشد.

محبت خدا نسبت به فردی یا جمعی، و محبت آن فرد یا جمع نسبت به خدا، صفتی ویژه است که با ارتکاب معاصی سازگار نیست، بلکه عصمت را می‌رساند. و این، از کلام رسول خدا ﷺ در روز خیبر برمی‌آید. پیامبر در شب غزوه‌ی خیبر فرمود:

فردا پرچم را به دست فردی می‌دهم که خدا و رسولش را دوست می‌دارد، خدا و

۲. تفسیر فخر رازی ۱۲ / ۲۸.

۱. مائده (۵) / ۵۴.

رسولش نیز او را دوست دارند، حمله کننده است و اهل فرار نیست، خداوند به دست او (دژهای دشمنان را) می‌گشاید، جبرئیل در سمت راستش و میکائیل در سمت چپ اوست.

هر یک از مسلمانان که خوابید به این امید بود که فردا صاحب پرچم باشد، چون روز خیبر فرا رسید، پیامبر فرمود: «علی بن ابی طالب کجاست؟» تا آخر حدیث.^۱ از این حدیث نبوی برمی آید که این صفت اختصاصی حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام بود که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یادآور شده بود تا نشان دهد که حضرتش به طور خاص، واجد این صفت است. پس این ویژگی آیه را به آن حضرت اختصاص می‌دهد.

استاد ما، علامه طباطبایی، در تفسیر آیهی کریمه می‌گوید:

قرآن در بلاغت خود، شیوه‌ای جدید در پیش نگرفته و روشی ابداعی در باب کاربرد الفاظ، ترکیب جمله‌ها و وضع کلمات در برابر معانی آنها، اختراع نکرده است. تفاوت قرآن با کلام‌های دیگر، در موضوعی دیگر است. توضیح این که ما در کلام خود، معانی و مدرکات خود از معانی را بر اساس فهم ناشی از زندگی اجتماعی - که به فطرت انسانی خود آموخته‌ایم - به کار می‌گیریم. از جمله شئون این‌گونه برداشت، حکم به قیاس است. در این جا باب مسامحه و آسان‌گیری در ذهن ما باز می‌شود. ما «تعداد فراوان» را به جای «همه‌ی افراد» و «غالب» را به جای «دائم» می‌نشانیم، هر امر قیاسی را امر مطلق می‌پنداریم و هر امر نادر (کمیاب) را با معدوم همراه می‌سازیم.

بدین سان است که امور را به زیبا و زشت، پسندیده و ناپسند، خوشایند و ناخوشایند، تقسیم می‌کنیم و در این باب، مطلق سخن می‌گوییم؛ درحالی که مبنای ما، فقط برخی از حالات و بعضی از اندازه‌گیری‌ها بوده که نزد بعضی اعتبار دارد نه همه افراد، و با بعضی از اشیاء قیاس می‌شود، از روی تسامح و تساهل، نه از روی دقت علمی. این نکته در مورد اندک مسائلی است که از واقع امور درک می‌کنیم. اما آنچه در مورد آن تعقل می‌کنیم، بسیار بیشتر است. آنچه انسان از آن خبر می‌دهد و در عالم خارج از آن سخن می‌گوید و احاطه بر واقعیت - در جنبه‌ی ادراک و کشف - را تخیل می‌کند، مبنی بر تسامح در بعض

جهات و نادانی در جهات دیگر است.

این است وضعیّت کلام انسان، که بر اساس علمی است که بدان دست می‌یابد. اما کلام خدای سبحانه را باید از چنین نقیصه‌ای منزّه دانست. خدای تعالی بر تمام امور، احاطه‌ی علمی کامل دارد و خود در مورد قرآن فرمود: ﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ﴾^۱. این، از وجوهی است که سبب می‌شود کلام خدای تعالی را - در جایی که ظاهرش مطلق است و قرینه و قید و شرطی ندارد - مطلق بدانیم. مثلاً می‌فرماید: «يَجِبُ» یعنی این که خداوند در هیچ امری - کوچک یا بزرگ - آن‌ها را دشمن نمی‌دارد. یا می‌فرماید: ﴿أَذَلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾ یعنی در برابر ایمانشان و در تمام حالات آن‌ها فروتن هستند (و این انطباق تامّ و تمام بر عصمت دارد).

و اما آیه‌ی ﴿مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ﴾، مراد از آن، ارتداد و بازگشت از دین است. و به حکم سیاق، بازگشت از دین، همان موالات کافران است. در عبارت «فسوف يأتي الله» اتیان را به نفس خود نسبت داده تا یاری خود را برای دینش استوار سازد. این عبارت می‌رساند که یاوردین، خدای تعالی است، پس به یاری دیگران نیاز ندارد.

در عبارت «يَجِبُ» و «يَجِبُونَ» مهم این است که محبّت، مطلق است و به ذات تعلق دارد، بدون این که به وصفی یا قیدی دیگر، مقید شود. محبّت مؤمنان نسبت به خدا، لازمه‌ی این نکته است که خدای خود را بر هر چیز ترجیح می‌دهند، گرچه آن‌ها به نوعی به خاطر تداوم نسل، به انسان تعلق دارند، مانند مال، جاه، قبیله و غیر آن.

مؤمنان با هیچ‌یک از دشمنان خدای سبحانه پیمان ولایت نمی‌بندند. پس اگر ولایت کسی را بپذیرند، آن شخص از اولیای خداست و به جهت ولایت خدا، به ولایت او گردن نهاده‌اند.

از سوی دیگر، محبّت خدای تعالی به آن‌ها، لازمه‌ی برائت آن‌ها از هر ظلمی و طهارت آن‌ها از هر آلودگی معنوی - کفر یا فسق - به عصمت یا مغفرت الاهی است؛ چرا که تمام ستم‌ها و گناهان را خداوند، ناخوش می‌دارد، که فرمود: ﴿وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ﴾^۲ و ﴿وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ﴾^۳ و آیات دیگر به این

۱. طارق (۸۶) / ۱۳ - ۱۴.

۲. آل عمران (۳) / ۱۴۰.

۳. مائده (۵) / ۶۴.

مضمون. اینان به راستی مؤمن‌اند که ایمان خود را به ستم نیالوده‌اند. خداوند تعالی فرمود: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا و لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مَهْتَدُونَ﴾^۱ به این دلیل، اینان در امن الاهی از هر ضلالت‌اند و هدایت الاهی به سمت صراط مستقیم را- با تمام وجود- پذیرفته‌اند.^۲

۲- ۷- ۳) نیشابوری در تفسیر خود ذیل جمله‌ی «لَوْ كَانَ كَذَلِكَ لَجَاءَ بِقَوْمٍ

يَحَارِبُهُمْ» می‌نویسد:

یاوران شیعه می‌توانند بگویند: از کجا می‌دانی که خدای تعالی گروهی را برای جنگ با کافران نمی‌آورد؟ و شاید مراد خروج مهدی عجل الله تعالی فرجه باشد. گویند: جنگ مهدی عجل الله تعالی فرجه در آخر الزمان بعد از رحلت اکثر مردم، چه فایده‌ای دارد؟ پاسخ می‌دهم: این سخن در جایی مطرح است که عقیده به رجعت مطرح نباشد. اما به عقیده‌ی شیعه، گروهی از این اصحاب به دنیا برمی‌گردند، با این‌که در آیه نیامده که خداوند گروهی می‌آورد که توسط شمشیر به جنگ دشمنان بروند، بلکه آیه می‌رساند که در مقابل افراد مرتد، گروهی با چنین و چنان ویژگی می‌آورد.^۳

۲- ۷- ۴) گفته‌اند که خلیفه‌ی اول به جنگ مرتدان رفت. این سخن درست

نیست؛ زیرا کسانی که خلیفه با آن‌ها جنگید، دو گروه بودند: گروهی که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کفر ورزیدند و هرگز ایمان نیاوردند، مانند اصحاب مسیلمه و سجاح که کافر حربی بودند. گروهی دیگر نیز از اسلام برنگشتند و مرتد نشدند، بلکه زکات را به نماینده‌ی خلیفه ندادند و خودشان میان قوم خود تقسیم کردند؛ زیرا در شایستگی خلیفه برای خلافت تردید کرده بودند. این مطلب برای کسی که در کلام آنان دقت و تدبّر کند، کاملاً روشن می‌شود. آنان شهادتین می‌گفتند و نماز می‌گزاردند. تنها سخن آن‌ها این بود که خلیفه را برای جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شایسته نمی‌دیدند. به سخن ابن‌اعثم در فتوح دقت کنید:

سپس زیادبن لبید چنین صلاح دید که برای رفتن به سوی ابوبکر عجله نکنند... سپس به یکی از قبایل کنده رفت... یکی از بزرگان قبیله‌ی بنی‌تمیم نزد او آمد... به او گفت: تو ما را به اطاعت مردی می‌خوانی که نه با ما پیمان بسته و نه با

۲. المیزان ۵ / ۳۸۱-۳۸۴.

۱. انعام (۶) / ۸۲.

۳. تفسیر نیشابوری ۶ / ۱۶۶ (در حاشیه‌ی تفسیر طبری چاپ مصر ۱۳۲۵ قمری).

شما... به من خبر بده که چگونه خاندان پیامبر را از این مسند دور کردید، با آن که آنان سزاوارترین مردمان نسبت به آن مقام بودند؛ چرا که خدای عزوجل (در انفال (۸) / ۷۵) می‌فرماید: ﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾^۱

از عبارت‌های طبری و دیگر مورخان نیز همین مطلب برمی‌آید که آنان، از شهادتین و نماز و زکات برنگشته بودند، بلکه در صلاحیت خلیفه تردید داشتند. به علاوه - اگر کلام فخر را بپذیریم - ابوبکر نسبت به مرتدان، از جنگ جویان نبود تا این که آیه‌ی کریمه شامل حال او شود، بلکه جنگ جویان، لشکر رسول الله ﷺ بودند، که وجود ابوبکر در آن جنگ مانند عدم بود.

هم چنین می‌توان گفت که در آیه، تصریحی نیست به این مطلب که آنان با ابزار شمشیر در صحنه‌ی پیکار می‌جنگند. تمام آن چه آیه می‌گوید، آن است که دین، نیازی به آن گروه ندارد، بلکه خدای سبحانه مقدر می‌سازد که گروه‌هایی بیاورد که شأن آن‌ها این است که خدا را دوست دارند، خدایشان نیز دوست می‌دارد، بر کافران سخت‌گیر و با مؤمنان نرم‌خویند، در راه خدا جهاد می‌کنند: یا توسط شمشیر، هرگاه جنگیدن را به صلاح دین بدانند، یا به گفت‌وگوی نیکو، اگر صلاح را در آن بدانند.

۲-۷-۵) رازی گفته که نام مرتد بر کسی اطلاق می‌شود که شریعت اسلام را ترک کند، در حالی که گروهی که با علی [علیه السلام] جنگیدند، در ظاهر چنین نبودند و کسی را نرسد که بگوید که حضرتش با آن‌ها جنگید، از آن رو که آنان از اسلام خارج شدند و علی [علیه السلام] نیز آن‌ها را مرتد ندانست.

در جواب می‌گوییم: به عقیده‌ی امامیه، سه گروه ناکثین و قاسطین و مارقین (اصحاب جمل و صفین و نهروان) به دلیل انکار ولایت، مرتد بودند. دانشمند بزرگ شیعه، شیخ مفید گوید:

اجماع شیعه بر آن است که کسانی که با امیرالمؤمنین [علیه السلام] جنگیدند، کافرند؛ اما

این مطلب، آن‌ها را از ظاهر اسلام بیرون نمی‌برد. زیرا کفر آن‌ها کفر نسبت به روح دین بود، نه کفر بازگشت از شرع؛ چرا که بخشی از آن را - فی الجمله - ادعا کردند و شهادتین گفتند. همین مطلب، سبب می‌شود که اینان از کفر بازگشت - که آنان را از اسلام بیرون می‌برد - در امان بمانند؛ اگرچه به دلیل جنگیدن با امام امیرالمؤمنین علیه السلام از دایره‌ی ایمان خارج و سزاوار لعنت و خلود در آتش شدند.^۱

این کلام را با حکم اهل تسنن مقایسه کنید، که کسانی را که اهل زکات بودند ولی آن را به نماینده‌ی خلیفه ندادند و خود میان فقرای قبیله‌شان تقسیم کردند، کافر می‌دانند، با این که آن‌ها نه تنها منکر شهادتین نبودند، که نماز هم می‌گزاردند. این حکم اهل تسنن بر خلاف کتاب و سنت است؛ چنان‌که حکم امیرالمؤمنین علیه السلام و شیعه‌ی حضرتش، موافق با کتاب و سنت قطعی است، که بخشی از آن بیان شد.

۲- ۷- ۶) شیعه نیز در حکم خود در مورد مخالفان و دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام از راه راست منحرف نشده‌اند؛ چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، ارتداد جمعی از صحابه را در دوره‌های پس از خود خبر داده بود. روایات متواتری در این زمینه از پیامبر وارد شده است. از جمله در منابع اهل سنت، بنگرید: صحیح مسلم ۴ / ۱۷۹۲ و ۱۷۹۳ و ۲۱۹۵؛ همان کتاب ۱ / ۳۰۰ و ۲۱۸؛ همان کتاب ۱ / کتاب الطهاره، حدیث ۳۷، هم‌چنین ص ۱۷۹۴ تا ۱۷۹۶ و ۱۸۰۰؛ صحیح بخاری ۹ / کتاب الفتن؛ همان کتاب ۴ / ۱۶۹ و ۵۸ / المصنّف عبدالرزاق ۱۱ / ۴۰۶-۴۰۷؛ مسند احمد ۳ / ۳۹؛ الاستیعاب (در حاشیه‌ی الاصابه) / ۱۵۹؛ کنز العمال ۱۱ / ۱۵۷ رقم ۷۴۵ تا ۷۴۷؛ همان کتاب ۱۱ / ۱۵۵ رقم ۷۷۶؛ همان کتاب ۷ / ۲۳۱ رقم ۲۴۱۱ تا ۲۴۱۴ و ۲۴۸۱ و ۲۴۱۵ و ۲۴۷۶ و ۲۴۱۶ تا ۲۴۱۸ و ۲۴۲۴ و ۲۴۲۷ و ۲۴۷۲؛ مسند احمد ۶ / ۲۹۷ و ۲۹۸؛ مغازی واقدی ۱ / ۳۱۰؛ تنویر الحوالک ۱ / ۵۱؛ مستدرک حاکم ۱ / ۷۶ تا ۷۹.

در منابع شیعه نیز این مضمون آمده، از جمله: الايضاح فضل بن شاذان /

۲۳۲ و ۲۳۳؛ الطرائف / ۱۱۱؛ بحارالانوار ۲۸ / ۲۶-۳۶؛ تعلیقات احقاق الحق ۲ / ۲۹۵-۲۹۶؛ مقاله‌ی سید جعفر مرتضی در سال پنجم مجله‌ی الهادی؛ کتاب سیری در صحیحین (فارسی) ۱ / ۳۳۳.

خلاصه‌ی مضمون این احادیث، آن است که پیامبر می‌فرماید:

من در روز قیامت، جمعی از اصحاب خود را می‌بینم که وضع ناخوشایندی دارند. می‌گویم: خدایا! اینان اصحاب من بودند. به من پاسخ داده می‌شود که اینان به گذشته‌ی (کفر و جاهلیت) خود برگشتند.^۱

به این روایات باید گروهی دیگر از روایات را افزود که می‌رساند جنگ با علی علیه السلام جنگ با رسول الله صلی الله علیه و آله و صلح با امیرالمؤمنین، صلح با پیامبر است. بدیهی است که جنگ با رسول خدا کفر است. پیامبر نیز به حضرت علی علیه السلام امر فرموده بود که با دشمنان خود (ناکثین و قاسطین و مارقین) بجنگد.

نیز گروهی از روایات را باید افزود که حبّ امیرالمؤمنین علیه السلام را ایمان و دشمنی با او را کفر و نفاق می‌داند. هر کسی که از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دور شود، از خدا و رسولش دور شده است و خداوند برای غضب حضرتش غضب می‌کند. بنگرید: تعلیقات احقاق الحق ۶ / ۵۹ تا ۷۸، ۳۹۵ تا ۴۰۰ و ۵۵۲؛ همان کتاب ۷ / ۱۸۹ تا ۲۵۶.

۲-۷-۷) بطلان این سخن که مصداق آیه‌ی ﴿فسوف يأتي الله بقوم يحبهم و يحبونه...﴾ را خلیفه‌ی اول بدانیم، از بدیهیات است. بدیهی است که ابوبکر در هیچ جنگی شجاعت نشان نداد و در راه خدا جراحی ندید و همیشه از جنگ‌ها می‌گریخت. چگونه چنین کسی را مصداق محبّ خدای سبحانه و مجاهد در راه خدا بدانیم؟ عدول از امیرالمؤمنین علیه السلام - با این‌که اوصاف یادشده در آیه را دارا بود - چه معنایی جز تعصّب و انحراف از حق دارد؟

به این مطالب باید افزود که نزول این آیه در مورد جنگ امیرالمؤمنین علیه السلام با

۱. مؤلف بزرگوار، در این جا نصّ ۱۶ حدیث را به این مضمون، به نقل از صحیح بخاری و مسلم آورده، که برای پرهیز از طولانی شدن مقاله، به نقل خلاصه‌ی مضمون آن‌ها اکتفا شد. (مترجم)

اهل بصره (جنگ جمل) در روایاتی آمده که از خود آن حضرت و نیز از عبدالله بن عباس روایت شده است. بنگرید: تفسیر تبیان ۳ / ۵۵۵، نورالثقلین ۱ / ۵۳۱، تلخیص الشافی ۲ / ۴۱.

شیخ طوسی نیز کلامی در مورد جنگ با امیرالمؤمنین علیه السلام دارد که مراجعه به آن مفید است. بنگرید: تلخیص الشافی ۴ / ۱۳۲.

۸-۲ پرسش هشتم

کلمه‌ی «یوتون» به معنای مستقبل است؛ چرا شما آن را به معنای ماضی گرفته‌اید تا بر علی علیه السلام قابل انطباق باشد؟

جواب:

۱-۲-۸) کلمه‌ی «یفعلون» و مانند آن، از الفاظی است که چهارگونه زائده که مضارعه را سبب می‌شود، بر آن وارد می‌شود و معنای آن منحصر به مستقبل نیست، بلکه میان حال و استقبال، مشترک است. زمانی مخصوص استقبال می‌شود که حرف سین یا کلمه‌ی سوف بر سر آن بیاید. ما آن را برای حال قرار می‌دهیم و از حقیقت تجاوز نکرده‌ایم.

۲-۸-۲) نزول آیه و خطاب خداوند تعالی به آن، می‌تواند قبل از وقوع فعل در آن زمان باشد. پس لفظ به زبان مستقبل می‌آید.

۳-۸-۲) شاید نکته در کاربرد صیغه‌ی مستقبل، همان باشد که از کلام علامه طباطبایی استفاده می‌شود. این کلام را در ضمن پاسخ ایشان (در بند ۲-۲-۵ و ۶) نقل کردیم و نیازی به تکرار نیست.

۹-۲ پرسش نهم

نام زکات بر زکات واجب اطلاق می‌شود نه انفاق مستحب، به دلیل امر الاهی که فرموده: «وآتوا الزکاة». پس آن چه حضرت علی علیه السلام در حال رکوع

بخشید، از دو حال خارج نیست: یا زکات واجب است، که در این صورت باید پذیرید که حضرتش پرداخت زکات واجب خود را از اول وقت خود به تأخیر انداخته بود و این در نظر اکثر عالمان، معصیت محسوب می‌شود که علی علیه السلام از آن منزّه است و یا صدقه‌ی مستحبّ است که نمی‌توان بر آن نام زکات نهاد.

از سوی دیگر، زکات بر حضرتش واجب نبود، چون می‌دانیم که امام علی علیه السلام در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله فقیر بود. از زاویه‌ی دیگر نیز می‌توان گفت: بعید است که آن پرداخت مالی را از مقوله‌ی زکات بدانیم؛ چرا که زکات زمانی تحقق می‌یابد که در هنگام وجوب، قصد شود؛ اما آن چه حضرتش انجام داد، به عنوان انفاق بود، زمانی که سائلی نیازمند دید که کسی به او توجه و احسان نمی‌کند.

جواب:

۹-۲-۱) تعین لفظ زکات در معنای اصطلاحی شرعی آن، پس از نزول قرآن و حکم به وجوب و تشریح آن در دین، در عرف متشرّعه تحقق یافت؛ اما لغت می‌رساند که لفظ زکات، دایره‌ای گسترده‌تر از مصطلح شرعی دارد. کلمه‌ی زکات در حال اطلاق یا در هنگام همراهی با «صلاه»، به معنی انفاق مال در راه خداست؛ چنان که خدای تعالی در مورد انبیای گذشته خبر می‌دهد. مثلاً در مورد حضرات ابراهیم و اسحاق و یعقوب علیهم السلام می‌فرماید:

و أوحینا إلیهم فعل الخیرات و إقام الصّلاة و ایتاء الزّکاة. ^۱

نیز در مورد حضرت اسماعیل صادق الوعد فرمود:

و کان یأمر أهله بالصّلاة و الزّکاة و کان عند ربّه مرضیاً. ^۲

و نیز از زبان حضرت عیسی علیه السلام در گاهواره نقل می‌کند که فرمود:

و أوصانی بالصّلاة و الزّکاة ما دمت حیاً. ^۳

بدیهی است که زکات مالی به معنای مصطلح اسلامی، در شریعت‌های آن‌ها

۱. انبیاء (۲۱) / ۷۳.

۲. مریم (۱۹) / ۵۵.

۳. همان / ۳۱.

نبوده است.

هم‌چنین به آیاتی که در سوره‌های مکی آمده، توجه شود، مانند آیه‌ی: ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى﴾^۱ و ﴿الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى﴾^۲، به ویژه سوره‌های نازل شده در اوّل بعثت. مسلمانان در آن سال‌ها - که زکات فعلی تشریح نشده بود - چه چیزی از لفظ زکات در این آیات می‌فهمیدند؟

نکته‌ی مهم‌تر این که آیه‌ای که وجوب زکات گرفتن از آن به دست می‌آید، می‌رساند که زکات از انواع صدقه است:

خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ...^۳

وجه تسمیه آن به زکات، برای آن است که صدقه، درون یا مال انسان را تطهیر و تزکیه می‌کند.

کاربرد کلمه‌ی زکات در مورد صدقه‌ی مستحبّ مصطلح، فراوان است. پس هیچ مانعی ندارد که مطلق صدقه و انفاق در راه خدا را زکات بنامیم. از این رو، این که گفته‌اند: «علی‌علیه‌السلام زکات واجب خود را به تأخیر انداخته بود»، غلط است. علاوه بر این که اگر تأخیر زکات واجب، به این دلیل بود که فردی مستحقّ نیافته بود یا صبر کرده بود تا به فردی سزاوارتر برسد، اشکال ندارد؛ بلکه در بعضی موارد، این تأخیر واجب است. چنان‌که باید دانست ادای زکات واجب، فوری نیست، تا زمانی که عدم پرداخت از روی سهل‌انگاری نسبت به این فریضه‌ی الاهی نباشد.

۲-۹-۲) گفته‌اند: «علی‌علیه‌السلام در زمان حیات پیامبر ﷺ، آن قدر مال نداشت که زکات بر او واجب باشد». این سخن نیز نادرست است؛ چرا که حضرتش در اواخر زمان حیات پیامبر، از زمین‌هایی که احیا کرده بود، مزرعه‌هایی داشت. پس وجوب زکات برایش مشکلی ندارد. و این از محاسبه‌ی قیمت انگشتی حضرتش به دست می‌آید. در مورد کثرت زمین‌های مورد تملک حضرتش در سرزمین‌های یثرب، عوالی، عرینه و... که صدقه‌ی آن به هزار دینار طلا می‌رسید، هیتمی در

۲. لیل (۹۲) / ۱۸.

۱. اعلی (۸۷) / ۱۴.

۳. توبه (۹) / ۱۰۳.

مجمع الزوائد ۹ / ۱۲۳ و دیگران در کتاب‌های حدیث و تاریخ مطالبی آورده‌اند. ۲-۹-۳) گفته‌اند: نمی‌توان کلمه‌ی زکات را بر صدقه‌ی مستحب حمل کرد، چون یکی از صفات مؤمن، دادن زکات است. پس باید بر پرداختی حمل شود که اگر نباشد، فرد مؤمن نیست. و صدقه‌ی مستحب چنین ویژگی ندارد. جواب آن است که این آیه در مقام مدح مؤمن به انفاق در راه خدا است؛ اما نکته‌ای که گفته‌اند، آیه دلالتی بر آن ندارد؛ زیرا ترک زکات واجب، خلاف ایمان است نه صدقه‌ی مستحب؛ بلکه کسی که انفاق مستحب در راه خدا را ترغیب می‌کند، برای مدح و ثنا، سزاوارتر و شایسته‌تر است.

۲-۱۰) پرسش دهم

اگر مراد، زکات دادن در حال رکوع باشد- تا آیه به طور قهری بر امیرالمؤمنین علی علیه السلام منطبق شود- باید بگوییم که حضرتش در نماز، کاری انجام داده که با حضور قلب در نماز، منافات دارد. با این که شایسته‌ی او آن است که در حال نماز، قلبش تماماً به یاد خدای تعالی باشد، تا آن جا که گفته‌اند که در حال نماز، تیر از پای حضرتش کشیدند و متوجه نشد. کسی که در حال نماز چنین باشد، چگونه به کلام دیگران توجه کند، آن را بفهمد و به آن عکس‌العمل نشان دهد و به او انگشتی بیخشد؟

جواب:

۲-۱۰-۱) در احادیث روایت شده در این مورد، دلیلی به نظر نمی‌رسد که نشان دهد بخشش انگشتی به گونه‌ای بوده که عملی حساب شود و نماز را باطل کند. ممکن است در حد اشاره‌ای به انگشت خود بوده تا سائل بیاید و انگشتی را از انگشت حضرتش بگیرد. امت اجماع نظر دارد که حرکت کوچک در نماز، موجب قطع نماز نمی‌شود، مانند برداشتن چیزی از زمین یا کشتن عقرب و مانند آن.

۲- ۱۰- ۲) اگر با نصوص قطعی ثابت شود که علی علیه السلام این کار را کرده، از همین جا می فهمیم که حرکت کوچک ضرری به نماز نمی زند؛ چنانکه فقها و دانشمندان، به همین کار حضرتش استناد کرده اند تا نشان دهند چنین حرکتی سبب قطع نماز نیست. بنگرید: احکام القرآن جصاص ۲ / ۵۵۷؛ تفسیر فخر رازی ۱۲ / ۳۱؛ الغدیر ۳ / ۱۵۶.

۲- ۱۰- ۳) محدثان اهل تسنن نقل کرده اند که پیامبر، خلط سینه در دیوار مسجد دید. چوبی از نخل خرما برداشت و به سوی آن حرکت کرد تا این که آن را محو کرد. بنگرید: صحیح بخاری ۸ / ۳۳؛ سنن ابن ماجه ۱ / ۲۵۱؛ مسند احمد ۲ / ۷۲؛ منحة المعبود ۱ / ۱۰۸.

۲- ۱۰- ۴) روایت کرده اند که پیامبر، امامه بنت ابی العاص را بر دوش خود حمل می کرد و در حال سجده، او را بر زمین می نهاد و وقتی برمی خاست، او را برمی داشت. بنگرید: اسد الغابة ۵ / ۴۰۰؛ الاصابة ۸ / ۲۳؛ الاستیعاب ۴ / ۱۷۸۸ (هر سه مصدر، ضمن شرح حال امامه)؛ الموطأ ۱ / ۱۸۳؛ صحیح مسلم (به نقل تنویر الحوالک)؛ سنن بیهقی ۲ / ۲۶۲ و ۲۶۳؛ الاصابة ۷ / ۲۰۶ (ضمن شرح حال ابی العاص)؛ طبقات ۸ / ۲۶ (به اسانید مختلف) و ص ۱۶۸؛ شرح نووی ۳ / ۳۰۰ (در هامش ارشاد الساری)؛ مسند احمد ۵ / ۲۹۵؛ بخاری ۸ / ۸؛ مسلم ۱ / ۳۸۵ و ۳۸۶ (به دو سند)؛ سنن ابی داوود ۱ / ۲۴۱ (به اسانید عدیده)؛ سنن دارمی ۱ / ۳۱۶؛ سنن نسائی ۲ / ۴۶ و ۳ / ۱۰.

گفته اند: «شایسته به حال علی علیه السلام چنین و چنان است.» روشن است که مقام علی علیه السلام بالاتر از مقام پسرعم و برادرش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیست، که امامه را در حال نماز برمی دارد یا خلط سینه را از مسجد پاک می کند، چنان که نقل کرده اند.

۲- ۱۰- ۵) محدثان اهل تسنن روایت کرده اند که پیامبر، نماز خود را سبک گزارد. علّت را از حضرتش پرسیدند، فرمود:

صدای گریه ی کودکی را شنیدم و شاید مادرش در مسجد (در حال نماز) بود و از گریه ی کودک، آزرده می شد.

بنگرید: صحیح بخاری ۱ / ۱۸۱ و ۲۱۹؛ صحیح مسلم ۱ / ۳۸۵؛ تاریخ اصفهان ابونعیم ۲ / ۳۵۹؛ مسند احمد ۳ / ۱۰۹ و ۱۵۲ و ۱۵۶؛ همان کتاب ۵ / ۳۰۵؛ همان کتاب ۲ / ۴۳۲؛ سنن بیهقی ۳ / ۱۱۸؛ الوفاء ابن جوزی ۲ / ۴۲۹ (به دو سند از بخاری)؛ ارشاد الساری فی شرح البخاری ۲ / ۶۰؛ نسائی ۲ / ۹۵؛ ترمذی ۲ / ۲۱۴؛ ابن ماجه ۱ / ۳۱۶ و ۳۱۷.

۲-۱۰-۶) باید دانست که حالات اولیای خدا در زمان‌های مختلف قیام در پیشگاه خدا، از جهت استغراق کامل و کمتر از آن تفاوت دارد. می‌توان گفت که استغراق در یاد خدای تعالی موجب برگرداندن توجه از یاد غیر او می‌شود. ولی یاد خدای تبارک و تعالی چندگونه است؛ به نوعی که گاهی منافاتی بین یاد خدای تعالی و یاد دیگری (در راستای یاد خدا) نیست.